

سیرگی یا این قدر بله از هنر شکسته یکی بوی آمد و پراخاند و خرمای خود
 ساخت بود و پرا سر کرده و گفت چه گفته بودی رسول خدای را صلوات الله علیه
 و سلم گفت آنچه گفته بود گفت تو از کجا می گویی گفت خفته بودم معطفی
 صلی الله علیه و سلم بخواب دیدم گفت سر مهمالیت پس بدخوی وی را بخت
 بزوسیر کن و وی را بگوی که جای بدل کن که ایضا جای از و نیست **شیخ احمد جمال کن**
رحمه الله تعالی شیخ الاسلام گفت که وی نیز از یادان ایشان است در صحبت بیکدیگر
 بوده اند از غما نه بود در جرم مجاوز شیخ الاسلام گفت که شیخ عمو گفت که
 بیکه تنگی افتاده بود از صوفیان غریبی متاهل شدند زن خواستند و و بیها
 میدادند تا حال فراخ تر گشت و معلوم افتادند شیخ جمال که هم زن خوانست
 چون شب گذشتند و در بکر طبیعت با صوفیان گفت نه حال آید از جای من که
 این کار چندان خوش بود و چندین کاهها با من گفتند شیخ الاسلام گفت
 شیخ احمد جمال که آنها نان خودی گفت برای آنکه روزی با پیری هنر کاسه
 پاره کوشتن داشتیم پسندیدن نیامد ما جای نهادم و وی بآلک تر من زده گفت چیزی
 که خود را نه پسندی چرای بگری و پسندی دزدان و زن بآنها چیزی
 تا بالرب شوم شیخ عمو گفت که پسران از آنجاسان و بی را دیدیم هم آنها چیزی
 بختی در **ابوالحسن حداد و هر وی رحمه الله تعالی** شیخ الاسلام گفت که وی بزرگ
 بوده در هلیش خیر طریقی از طرفای صوفیان وی هنر عمو مجاوز بوده با من شیخ

بوسی
 یعنی تیره کوی بر جود
 که خدا بی چه

چون زحما از طعام یافته بود از نام
 کرد اما شائبه ادا ب صوفیه
 نشود که از جمله ان ادب
 طعام است بفریاد کفر

۱۷۲
 و از مکه بشیخ ابوالعباس فصاحت آمد و از وی پرسید که جوان مری چیست
 دارد که بگو برای ابوالحسن جوان مری آن بود که هر شب برایش سر نکش بر هوا
 دل و هماغا تا شیخ ابوالحسن بجهت اشتغال بعضی کارهای خود با راز
 داده بوده است و هر شب برایشان سر زده شیخ الاسلام گفت که در نجف من
 از شیخ احمد کوفانی یک حکایت است که چیزی از زده گفتن ابوالحسن در آخر
 عمر و از استرا با دی بود یکی با وی گفت که شبی که ترا میزبان بودی بجا نه مرا آتی
 گفتن این خود که کاه کاه بود و آن ترا برای خودی باید و هنر زده گفته است که ابوالحسن
 با خرم از بعضی صوفیان رسمی اظهار ملائت کرد و گفت مرا بیک آن می بود تا غم
 ملا گرفت مرا پیش خود ببر پس از آن دعا سه روز بزیست و در چهار روز بعد
 چن بیومت **ابوالمظفر ترمذی رحمه الله تعالی** از طبقه سادسه است نام
 وی جلال ابن احمد است اما مرده و زاهد و جنبی مذهب ترمذی مذکری
 کردی شیخ وقت خویش است و حاضر علیه السلام در مجلس وی می بودی که وی سخن
 می گفتی شاکر ابوبکر و پیر پیش شیخ الاسلام و وی را سخن پسندید است و کایا
 بگوید ما ملت زهد و ورع و تقوی شیخ الاسلام گفت که ابوالمظفر زده ای
 و اسناد محمد بن احمد حامد و اشکری است و اسناد وی ابوبکر و ذوق ترمذی
 مکن از خود باز میگرداند ابوبکر و تلقی کوید تا مسلمان نشسته باشند مکن از خود
 مکن مکن که از تو بجز و زوی نشیند معلوم میشد که آن وقت مکن از خود باز

سبع جواهر و تشدید با و مشایخ
 ۳

سکون شین منجر و کاتر محمد و سکون دل
 مهمل و کسر مال
 مقدر